

تاریخ پنهان جنگ و "باتلاق ملت سازی" در کشور ارزیابی تصمیم های عملیاتی و پیامدهای انسانی آن سعی و تلاش بمنظور حصول دست نیافتنی ها

ادامه وضع موجود یا حرکت بسوی اصلاحات؟
ضرورت اصلاحات در ساختار حکمرانی
آرامش بدون اصلاحات و آینده ناپایدار
ساختار شکنی آشکار

تاریخ پنهان جنگ و "باتلاق ملت سازی"، به تلاشهای مداخله گرایانه قدرت های بزرگ، بویژه ایالات متحده، بمنظور بازسازی ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای جنگ زده اشاره مینماید که غالب بشکستهای سنگین، فشار سیستماتیک و بیثباتی بیشتر منجر گردیده است. نمونه های بارز این رویکرد در دهه های پسین، اشغال کشور عزیز ما افغانستان میباشد که بجای پایه گذاری و ایجاد دموکراسی پایدار، به باتلاقی از جنگ های فرسایشی تبدیل گردید. علت های تبدیل ملت سازی به "باتلاق"، عدم شناخت بافت بومی، تحمیل مدل های غربی حکومتداری بر جامعه ای با ساختارهای پیچیده قبیله ای، مذهبی و سنتی، فساد مالی گسترده و شکل گیری الیگارشیهای فاسد، ایجاد دولت دست نشاند و فاقد مشروعیت مردمی و اتکا بمنظور بقا به نظامیان خارجی، چرخه بی پایان نا امنی و رشد گروه های افراطی و شورشی. تاریخ پنهان این جنگها نشاندهنده بکارگیری از "دفاع از حقوق بشر" یا "استقرار دموکراسی"، اغلب پوششی برای اهداف دیگری بوده اند، از جمله بمنظور دستیابی بمنافع ژئوپولیتیک و ستراتیژیک، سودآوری کلان برای شرکت های خصوصی اسلحه سازی و پیمان کاران امنیتی، دروغگویی بویژه در مورد پیشرفت جنگ و فرآیند "ملت سازی" و مهمتر از همه، غیر قابل برنده شدن جنگ در افغانستان.

تاریخ پنهان جنگ و "باتلاق ملت سازی" در کشور عزیز ما افغانستان، بمثابة موضوع عمیق و چند وجهی پنداشته می شود که مداخلات پیهم نظامیان خارجی، عملیات های پنهان و شکست های سیستماتیک ائتلاف های بین المللی را پوشش می دهد. این زمینه بگونه غالب، دربرگیرنده کارزار ایالات متحده و ناتو در امتداد زمانی ۱۳۷۹ - ۱۳۹۹ خورشیدی (مطابق ۲۰۰۱ - ۲۰۲۱ ترسایی) و همچنین مراحل قبلی، از جمله ورود قطعات محدود نظامی اتحاد شوروی باراضی و سرزمین کشور ما می گردد. در متن نوشتار حاضر، از عناصر و موارد کلیدی و تعیین کننده باتلاق یادشده و برنامهای پنهانی که منجر بفرپاشی برنامه افغانستان دموکراتیک گردید، یاددهانی و تذکراتی بعمل آمده است. در مورد یادشده، تاریخ مداخله های خارجی بمنظور "ملت سازی" در کشور را می توان بمرحله دوگانه ای از هم تفکیک نمود: ۱- برنامه شوروی در امتداد سال های ۱۳۵۷ - ۱۳۶۷ خورشیدی و تلاش بمنظور اعمار دولت و حاکمیت سیکولار با تکیه بر ح.د.خ. ا. که بمثابة مدرن سازی کشور از بالا بود. نباید از حقایق موجود و تکوین زیاده روی ها و اقدامات شتابزده مراحل نخست تحولات آغاز شده در امتداد سال ۱۳۵۷ خورشیدی چشم پوشی بعمل آید. چه، اصلاحات ارضی، سواد آموزی و جدایی سیاست از دین، در بسیاری جهات با سنت های رایج در کشور عزیز ما و چگونگی شیوه زندگی

منحصر بفرد شهروندان کشور در تضاد قرار داده شده و بدنبال آن، درگیری های مسلحانه دراز مدت در کشور عزیز ما را سبب گردید؛

۲- برنامه امریکایی ها که در برگیرنده سال های ۱۳۷۹ - ۱۳۹۹ خورشیدی می گردید، شامل تلاش بمنظور پایه گذا ری و ایجاد دموکراسی لیبرال، آنها هم بسبب و شیوه غربی بود. ایالات متحده در امتداد زمانی دوده در کشور عزیز ما، میلیا ردها دالر بکشور ما سرازیر نمود که در نهایت امر منتج به پایه گذاری حاکمیت مرکزی در کابل، تشکیل قوت های مسلح کشور شده و انتخابات را نیز برگزار نمودند که اینهمه موارد گفته آمده با عودت و خروج نظامیان خارجی از اراضی متعلق بکشور ما، بیکبارگی از هم فروپاشیده و قدرت به "طالب" ها تسلیم داده شد.

درین مقطع پرسشی باین شرح مطرح می گردد که چرا کشور عزیز ما به باتلاق "ملت سازی" مبدل گردید؟ عده ای از دست اندرکاران علوم سیاسی، چندین دلیل اساسی و کلیدی را که چرا برنامه های خارجی "دولت سازی"، پیوسته و یکی پی دیگر با عدم موفقیت و شکست مواجه گردیدند، رده بندی نموده اند که هریک عبارتند از: مداخله خارجی، تلاش بمنظور تمرکزگرایی، درگیری با نخبگان محلی، فروپاشی اقتدار مرکزی، فساد گسترده، نهادهای ساختگی و الخ.

نباید فراموش نمود که نادیده انگاشتن ساختار شبکه یی جامعه افغانی، یکی از موارد قابل ذکر در موارد یاد شده بشمار می آید، چه، در کشور عزیز ما هیچگاهی اقتدار و دولت متمرکز، بمعنای واقعی کلمه موجود نبوده و خدمات اساسی و واقعی توسط بزرگان قبایل، فرماندهان محلی و مقامات مذهبی تمثیل گردیده و هر نوع تلاش و هرگونه اقدامی مبنی بر تحمیل اداره مرکزی در محلات و ولایت های کشور بمثابه اشغال تلقی می گردد.

با وجود آنکه انگیزه های ورود قطعات محدود نظامی شوروی در امتداد سال ۱۳۵۸ خورشیدی و هجوم نظامیان امریکایی در آغاز سده ۲۱ باراضی و سرزمین کشور عزیز ما، از همدیگر تفاوت چشمگیری داشت، اما هر دو ابر قدرت، هر کدام بنوبت در یک جال و پرتگاه گیر افتادند.

در نهایت امر، قابل یاددهانی پنداشته می شود که قدرتهای دوگانه ای چون اتحاد شوروی و ایالات متحده، اشتباهات یکسان و همگونی را تکرار نموده و در جای پای همدیگر گام گذاشتند. در اینمورد از کمبودی هایی سخن در میان می با شد و آن اینکه هم اتحاد شوروی و هم ایالات متحده بر یک پیروزی نظامی سریع و فیصله کن حساب باز کرده بودند، اما با گذشت زمان، خود در یک جنگ طولانی مدتی گیر افتادند. با مصرف میلیاردها دالرومرگ هزاران تن از سر بازان و افسران قوت های مسلح، اصل واقعیت حوادث و چگونگی حدوث واقعات از دید شهروندان مخفی و پنهان نگهداشته شد، اما با وجود اینهمه به ترزیق منابع هنگفتی بیک برنامه بی نتیجه و ناکام همچنان ادامه دادند. در کشور ایالات متحده، پس از انتشار اسناد محرمانه، مقامات آن کشور بصراحت اظهار نمودند که از آنچه در افغانستان رخ می داد، اصلن اطلاعی هم نداشتند.

از جانب دیگر، هم برای شرکت های امنیتی و نظامی ایالات متحده و هم برای جنگ سالاران محلی کشور ما، جنگ بمثابه منبع تجارت پرسودی، مبدل گردیده بود که از جوه مالی بودجه های خارجی وارده بکشور، سواستفاده نموده و اما در ظاهر امر، خویش را صادق و وفادار وانمود می کردند. خلاصه کلام اینکه وقایع کشور عزیز ما، این واقعیت را عملن باثبات رساند کاصل ثبات اجتماعی و حاکمیت مرکزی را نمیتوان از خارج وارد کشور نمود. هرگونه تلاش و عرق ریزی بمنظور دولت سازی اجباری و بزور اسلحه به باتلاقی مبدل می گردد که منابع هنگفت مهاجمان را بهدر داده و کشور ویرانی چون میهن عزیز ما افغانستان را بجا بگذارند.

از یاد ما نرود که هدف اولیه و نخستین ایالات متحده از انجام حمله و یورش بکشور عزیز ما افغانستان در امتداد سال ۱۳۷۹ خورشیدی (برابر با سال ۲۰۰۱ ترسایی)، انجام عملیات ضد تروریستی و بمنظور نابودی "القاعده" و مجازات "طالب" ها بخورد دیگران داده شد، اما مأموریت یاد شده با گذشت مدت زمانی بانحراف ستراتژییک دچار گردیده و بیک برنامه گسترده وایدئولوژیک گویا "ملت سازی" مبدل گردید. اصلن "ملت سازی" بمفهوم تلاش بمنظور باز آفرینی ساختار سیاسی، اقتصادی، قضایی و قوت های مسلح یک کشور توسعه نیافته بر بنیاد الگوهای غربی بود. امریکا در تلاش بمنظور برپایی حاکمیت مرکزی در کابل و شکل گیری قوت های مسلح مدرن، بویژه در جامعه افغانی با موجودیت ساختارهای قوم محور، محکوم به شکست گردید.

پرسشی باین شرح مطرح می گردد که چرا برنامه "ملت سازی" در کشور ما بیک باتلاق مبدل گردید؟ اصلن و در واقعیت امر، "ملت سازی" در کشور عزیز ما بمثابه یک تعامل متناقض پنداشته می شود، اما این واقعیت را نباید هیچگاهی فراموش نمود که نگاه انتقادی به "ملت سازی" در کشور، بویژه پس از سال ۱۳۷۹ خورشیدی،

بازگوی این حقیقت می باشد که مداخله گسترده بین المللی درمسایل و امور مربوط بکشور عزیزما، درنوع خود، تناقضات ذاتی داشت که در نتیجه، اصل چشم اندازو دورنمای ایجاد و پایه گذاری یک نظم جدید لیبرال متعلق بشهرو ندان کشورمارا تضعیف می نمود.

بخاطر ماباشد که "ملت سازی" و "دولت سازی" درکشور عزیزما افغانستان، بویژه در دوران مدرن، عمدتن پس از سال ۱۳۷۹ خورشیدی تحت تأثیر مستقیم نیروهای خارجی (عمدتن ایالات متحده و ائتلاف غربی) وهمچنان تلاش های مختلفی، از جمله توسط حاکمیت "طالب" ها بمنظور سازماندهی مجدد داخلی، مطرح بحث قرار گرفت.

ویژگی های "ملت سازی" خارجی سال های ۱۳۷۹ - ۱۳۹۹ خورشیدی درکشور را می توان ذیلن برشمرد:

- تحمیل مدل ازبالأبه پایین، اعماروبرپایی یک دولت متمرکز، آنهم بسبب غربی، بدون توجه بسلسله مراتب سنتی، قبیله ای، قومی ومنطقه یی کشورما؛

- مدل سازی نهادی، معرفی شکل ریاست جمهوری حاکمیت، تصویب قانون اساسی سال ۱۳۸۲ خورشیدی، ایجاد پارلمان (ولسی جرگه ومشرانوجرگه) وتفکیک رسمی قوا؛
- شکل گیری وایجاد دستگاه امنیتی، تأمین مالی، تسلیح وآموزش صدها هزارتن ازکارکنان قوت های مسلح وپولیس ملی بربنیاد ستاندرها ومعیارهای ایالات متحده وناتو بمنظور مبارزه ومقابله با مخالفان مسلح؛
- مهندسی اجتماعی وزیرساخت ها، ساخت وتأسیس مدارس، آموزش معلم ها، چاپ متون آموزشی، تلاش بمنظور ادغام جامعه مدنی واجرای ستاندردهای برابری جنسیتی وحقوق بشر درشهرها؛
- معاونت های اقتصادی واهدای کمک های مالی، جهت گیری جریان های گسترده مالی بسمت بازسازی جاده ها، بیمارستان ها ، تأسیسات انرژی واقتصادی را ایجاد نمود که بشدت و بگونه همه جانبه بحمایت های خارجی متکی می بود.

همچنان می توان دلایل محدودیت ها وچگونگی بحران های روش یادشده را چنین برشمرد:

انزوای از بافت محلی، نادیده گرفتن اهمیت سنت ها، ازجمله جرگه ها و دادگاهای محلی که از اعتماد بنفس بیشتری نسبت به بیروکراسی فاسد تحمیل شده ازقبل برخورداربودند. مسأله مشروعیت حاکمیت درکابل بدلیل وابستگی همه جانبه به نیروهای خارجی، توسط برخی از شهروندان کشور، مورد سؤال قرارگرفته و بمثابة دولت دست نشانده تلقی می گردید.

فساد وناکارآمدی، غارت بیشترین بخش کمک ها و معاونت های بین المللی، ناتوانی وضعیت دولت در امر ارائه خدمت اولیه، بویژه در خارج از قلمرو مراکزاداری بزرگ، موجودیت بلامنازع "امارت اسلامی" بر نهاد های دموکراتیک به سبب غربی بنفع حکومت دینی سختگیرانه مبتنی بر مذهب حنفی و شریعت.

در شرایط انزوای بین المللی، اتکا به منابع داخلی، سرکوب مقاومت منطقه یی، اتحاد حکومت از طریق یک ساختار عمودی انعطاف پذیر متشکل از رهبران مذهبی با نظارت کامل بر قلمرو کشور.

درین مقطع، بیمورد نخواهد بود تا بخاطر آوریم که جورج دبلیو بوش، بارک اوباما و دونالد ترامپ، همه باور داشتند که ایالات متحده در امر "ملت سازی" در افغانستان گرفتار نخواهد شد، چه، در امتداد سال ۱۳۷۹ خورشیدی، اندکی پس از صدور دستور حمله به نیروهای امریکایی، بوش اظهار نمود که سازمان ملل را تحت فشار قرار خواهد داد تا امر به اصطلاح "ملت سازی" را بر عهده گیرد. هفت سال پس از آن، بارک اوباما تأکید بعمل آورد که دولت متبوعش در گیریک برنامه "ملت سازی" بلند مدت نخواهد گردید. هشت سال بعد، دونالد ترامپ نیز نظر مشابهی ارائه نموده و متذکر گردید که: "ما دوباره ملت سازی نمی کنیم."

با اینهمه، "ملت سازی"، دقیقن همان کاریست که ایالات متحده سعی نمود درکشور جنگ زده ما، آنهم در مقیاس نهايت گسترده ای انجام دهد. مبالغ هنگفتی بمنظور دستیابی بامریادشده درکشور عزیزما هزینه گردید. با اینحال، بر بنیاد مجموعه ای از مصاحبه های انجام شده محرمانه با دیپلمات ها، مقامات نظامی وامدادگرانی که نقش مستقیمی درین درگیری داشتند، برنامه "ملت سازی" برای کشور عزیزما، از همان ابتدای امر با شکست مواجه گردیده و با طولانی تر شدن جنگ، اوضاع بدتر هم شد.

بر بنیاد شواهد و اسناد معتبر، برنامه "ملت سازی" ایالات متحده برای کشورما، از بسیاری جهات، نتیجه معکوسی بدنبال داشت، حتا بگونه ای که طرفداران کمک های خارجی، این پرسش را مطرح مینمودند کآیا افغانستان، بدون کمک های امریکا می توانست وضعیت بهتری داشته باشد؟

کولین پاول و دیگران، مجموعه ای از اشتباهات را بگونه تکراری در امتداد زمانی دوده درکشورما مرتکب شده

بودند که از جمله میتوان از برنامه ریزی های بدون دستورکار، سیاست های نادرست، اختلافات بوروکراتیک و... نام برد. بسیاری ها هم چنین می پنداشتند که ستراتیژی کلی "ملت سازی" بیشتر تحت تأثیر غرور، بی صبری، جهل و براین باور قرار داشت که مقادیر هنگفت مالی می تواند تعیین کننده باشد، ولی در گزارش "درس های آموخته شده" که توسط "سیگار" بنشر رسید، عمدتاً بر اصل "ملت سازی" تمرکز می نمود. اما گزارش های یادشده در اصطلاحات تخصصی رنگ باخته و نظرات انتقادی تذکریافته مصاحبه کننده ها حذف گردیده بود. باید پذیرفت که از میان سه فرمانده گل قو، احتمالاً بوش از اصل مفهوم "ملت سازی"، درک نادرستی داشت، زمانی که نامبرده برای نخستین مرتبه در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری گام نهاد، دولت برهبری کلینتون را بخاطر ارتکاب به "تمرین های ملت سازی" نامحبوب درسومالی و هایتی بسخره گرفت. نامبرده در جریان مناظره ای با الگور، نامزد دموکرات ها در ماه اکتوبر سال ۲۰۰۰ گفته بود که: "فکر نمی نمایم که نیروهای ما برای واقعیتهای که ملت سازی نامیده می شود، بکار گرفته شوند."

اما قابل یاددهانی پنداشته می شود که سیستم انعطاف پذیر طراحی شده توسط ایالات متحده با سنت های موجود در کشور ما که ترکیبی از قدرت غیر متمرکز و آداب و رسوم منحصر بفرد قبیله ای بود، در تضاد قرار گرفت، اما با شکست و مهمتر از همه، پس از فروپاشی افغانستان بمفهوم عام کلمه، اداره و اشنگتن تصمیم اتخاذ نمود تا کنترل اوضاع و چگونگی وضعیت را بمفهوم خاص کلمه بدست گیرد. اما باید پذیرفت که در میان تمامی معایب کارزار "ملت سازی" در کشور ما، از جمله اتلاف منابع، ناکارآمدی و ایده های نیمه پخته، بیش از سایر واقعیتهای جلب نظر می نمود.

در پایان بمثابه جمع بندی و نتیجه گیری مسایل گفته آمده در نیشته حاضر پرسشی باین شرح مطرح می گردد که در مورد زدودن پیامدهای "باتلاق ملت سازی" در کشور چه باید کرد؟

درین باره یاددهانی بعمل می آید که بمنظور غلبه بروضعیت متذکره، تحول جامع وسیستماتیک مورد نیاز می باشد. کلیه اقدامات در زمینه یادشده را می توان به چهار حوزه کلیدی تقسیم نمود که دربرگیرنده موارد ذیل می باشد:

- اصلاحات نهادی، بهینه سازی دستگاههای دولتی، کاهش بخش های ذاید، حذف وظایف تکراری و حسابداری دقیق از هزینه های دولتی؛

- تمرکززدایی قدرت، انتقال اختیارات و بودجه بدولت های محلی (مناطق و ولایت ها)، زیرا مشکلات محلی بگونه مؤثرتری در سطح محلات مورد بررسی قرار داده می شود؛

- اصلاح نظام قضایی، تضمین استقلال واقعی دادگاهها، انتصابات قضایی شفاف و برابری در قبال قانون بمنظور حفا ظت از حقوق شهروندان و مشاغل؛

- مبارزه با فساد و جد و جهد بخاطر شفافیت، انتقال حداکثری خدمات دولتی بشکل الکترونیکی بمنظور حذف تماس مستقیم بین مقامات و شهروندان که سبب کاهش خطرات فساد می گردد؛

- انتشار اعداد و ارقام مربوط به بودجه ها، تدارکات دولتی و اظهارات مقامات حکومتی؛

- شایسته سالاری، معرفی رقابت های شفاف برای خدمات ملکی؛

- تحولات اقتصادی و کاهش سهم دولت در اقتصاد، خصوصی سازی شرکت های دولتی نا کارآمد و توسعه فضای رقابتی؛

- مقررات زدایی، ساده سازی مقررات و لوايح کسب و کار، قوانین مالیاتی و کاهش فشار اداری بر کارآفرینان؛

- توسعه جامعه مدنی، حمایت از نهادهای نظارتی، تضمین آزادی رسانه ها و حفاظت از منافع مدافعان حقوق بشرو سازمان های مستقل جامعه مدنی؛

- مشارکت مدنی و توسعه امور مربوط به دموکراسی.

تلاش ها بمنظور "ملت سازی" در کشور عزیز ما افغانستان بدلیل بی توجهی به سنت های محلی و سعی در تحمیل مدل های بیگانه حکومتداری از بالا به پایین (بگونه عمودی)، بشکست سیستماتیک منجر گردید. اما با وجود اینهمه، دلایل اصلی عدم موفقیت در مورد را می توان چنین برشمرد:

- مدل "اولویت با دولت" که بمثابه ستراتیژی غربی بریک دستگاه متمرکز در کابل متکی بود، بدون اینکه ویژگی های قبیله ای، قومی و مذهبی مناطق کشور در نظر گرفته شود؛

- با موجودیت فساد در دستگاه اداری دولت و حکومتداری ضعیف، کمک های چند میلیارد دلاری بین المللی نتوانست، اقتصاد خودکفا و دستگاههای دولتی کارآمد ایجاد نموده و در نتیجه، کشور عزیز ما را در فساد و ناکارآمدی غرق

نمودند.

ودر نهایت، بازگشت به نقطه آغاز، چه، پایان درگیری های مسلحانه دوده در کشور به شکل گیری و ایجاد دولت و حاکمیت "طالب"ها در کشور انجامید که در مجموع، اصل اصلاحات را بگونه معکوس اجرا می نمایند. اما در نهایت امر، کشور عزیز ما افغانستان، تزلزل ناپذیری حیات سنتی خود را در قبال برنامه های صادراتی تکنو کراتیک و دموکراسی لیبرال عملن باثبات رسانیده است. اعمار یک دولت - ملت پایدار در سرزمین متعلق بکشور عزیز ما بدون تکیه بر اجماع تاریخی داخلی و تکامل طبیعی نهادهای محلی، بجای اجبار خارجی غیر ممکن می باشد.

یکشنبه ۱۵ ماه سنبله سال ۱۴۰۵ خورشیدی، برابر با ۶ ماه سپتامبر سال ۲۰۲۶ ترسایی